

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در اقسام کشف حقیقی و حکمی است. بیان شد که مناشی این احتمالات و آنچه سبب برای این احتمالات متعدد شده، چیست و مشغول بیان این احتمالات بودیم. برای کشف حقیقی صرف (بر حسب آنچه مرحوم سید یزدی در حاشیه مکاسب فرمودند)، سه صورت ذکر شد^[1]، بعد کشف حقیقی تعقبی را بیان کرده و گفتیم یک عده‌ای تعقب را شرط می‌دانند؛ «تعقب العقد للإجازة»، اما خود اجازه را شرط نمی‌دانند.

آنچه هست این است که این عقد، متّصف به این تعقب شود و فرق تعقب اجازه با خود اجازه، در دو مطلب گفته شد. این دیدگاه را عده‌ای زیادی از بزرگان قائل شدند از جمله؛ مرحوم صاحب هدایة المسترشدين، صاحب فصول، فاضل نراقی.^[2]

ادامه کلام محقق یزدی

یک عبارتی را مرحوم سید از جواهر آورده (و صاحب جواهر نیز به عنوان احتمال ذکر کرده) و آن اینکه «بعد ما حکم بجواز تأخر الشرط فی الشرعیات و أنها لیست کالعقليات»؛ صاحب جواهر برخلاف شیخ انصاری، قائل به این است که شرط شرعی مانند شرط عقلی نیست.

بعد از این کلام می‌فرماید «يمكن كونه مثلها بناءً على أن الشرط أن يحصل الرضا» یعنی ما شرط شرعی را مانند شروط عقلیه قرار بدهیم «بناءً على أن الشرط أن يحصل الرضا لا حصوله فعلاً» یعنی خود حصول فعلی رضا و اجازه را شرط قرار ندهیم. «يحصل الرضا» به این معناست که این عقد، متعقب للرضا بشود و بگوئیم خود رضایت که حاصل شد، این عقد متعقب للرضا می‌شود و این عنوان تعقب درست می‌شود.

البته گرچه مرحوم سید این عبارت صاحب جواهر را به تعقب الاجازه معنا کرده، اما احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این است که بگوئیم صاحب جواهر می‌خواهد بگوید علم به حصول رضا کفایت می‌کند، علم به این ولو اینکه هنوز بالفعل نیامده، علم به حصول رضایت کافی است و دیگر ربطی به مسئله‌ی تعقب نداشته باشد.

به هر حال، مرحوم سید این عبارت صاحب جواهر را، به همین تعقب الاجازه برگردانده و می‌گوید صاحب جواهر این را به

عنوان یک احتمال پذیرفته است، اما به نظر می‌رسد کلام صاحب جواهر، ربطی به مسئله‌ی تعقب ندارد. خلاصه آنکه؛ کشف حقیقی صرف، سه صورت داشت. کشف حقیقی تعقّبی را نیز بیان کردیم.

صورت پنجم از کشف؛ کشف حقیقی شرطی

مرحوم سید می‌فرماید صورت پنجم کشف حقیقی واقعی، آن است که «کون نفس الاجازة المتأخره شرطاً»؛ خود اجازه‌ی متأخر شرط باشد «فیکون الشرط وجودها فی المستقبل»؛ خود اجازه‌ی متأخره و وجود استقبالی اجازه، عنوان شرطیت را دارد به نحو شرط متأخر نه تعقّب اجازه. بعد می‌فرماید «و هذا ظاهر المشهور»؛ مشهور همین را قائل شدند.

نام این قسم از کشف را می‌توان کشف حقیقی واقعی یا کشف حقیقی شرطی گذاشت (که در بعضی از کتاب‌ها این را به عنوان کشف حقیقی شرطی ذکر کردند که خود اجازه شرط است، آن هم نه تعقّب و نه چیز دیگر، آن هم وجود استقبالی‌اش شرط به نحو شرط متأخر است).

مرحوم سید می‌فرماید «و اختاره فی الجواهر صریحاً»؛ این قسم را به صاحب جواهر نیز نسبت می‌دهد که صاحب جواهر همین را اختیار کرده «و إن احتمل فی آخر کلامه ما نقلنا عنه»؛ اگرچه آن کشف حقیقی تعقّبی را به صورت احتمال در آخر کلامش آورده است.^[3]

صورت ششم؛ کشف حقیقی دهری

کشف حقیقی دهری، به این معناست که اجازه یک وجود زمانی دارد که می‌گوئیم در فلان زمان واقع می‌شود و وقتی وجود زمانی هست، زمان مبدأ می‌شود برای تقدّم و تأخر (می‌گوئیم این انسان قبل از آن زمان بوده که می‌شود متقدّم، این اجازه بعد از آن زمان است که می‌شود متأخر) که تقدّم و تأخر و طولیت زمانی، تماماً در ظرف زمان معنا دارد.

فلاسفه در علم فلسفه، یک عنوان دهری را قائل شدند که عنوان دهری، فوق زمان است. فرض کنید خود وجود ملائکه و مجردات نیز در آن قرار می‌گیرند. خود زمان نیز در او قرار می‌گیرد. این که می‌گوییم عنوان فوق زمان را دارد، از آن تعبیر می‌کنند به عالم دهر. در عالم دهر آنچه که در عالم زمان، بین‌شان تقدّم و تأخر به حسب طولی هست، آنجا همه در عرض یکدیگرند و دیگر زمان معنا ندارد.

برخی از فقهای که یک مقداری مزاج فلسفی داشتند، گفته‌اند خود اجازه، از حیث زمانی شرط نیست، بلکه آنچه شرطیت دارد، وجود دهری اجازه است و می‌گویند ما قائل به کاشفیّت می‌شویم از باب اینکه اجازه «بوجودها الدهری» یعنی به وجود خودش در عالم دهر، شرطیت دارد نه «بوجودها الزماني» که عنوان متأخر را دارد.^[4]

خود عالم درّ نیز در دهر قرار گرفته، اما نه اینکه بگوئیم این، عین عالم دهر است. در زمان این‌گونه تجسّمش قرار می‌گیرد یعنی فرض که شاید آنچه که به عنوان مُثُل افلاطونیه می‌گویند، آن نیز در عالم دهر قرار بگیرد، کسی هم قبول نکرده.

خلاصه آنکه؛ بگوئیم کشف حقیقی به این معناست که «الشرط هو الوجود الدهری للإجازة». مرحوم آخوند و مرحوم نائینی، این نظریه را به میرزای شیرازی بزرگ نسبت دادند و نقل شده که میرزا نیز، از این نسبت تعدّی داشته که من چنین نظری را ندارم.

«الشرط هو الوجود الدهرى للإجازة و أنه و إن كان بحسب الزمان متأخراً إلا أنه بحسب وعائه الدهرى مقارن».

مرحوم نائینی می‌فرماید آنچه که در وجودات زمانی، تقدّم و تأخر و طولیّت دارند (در زمانی ساعت 2 حتماً بعد از ساعت یک است)، اینها روشن است و تمام طولی است، اما اینها در عالم دهر عنوان عرضی را دارند.

مرحوم سیّد در ادامه، به سراغ کشف حکمی رفته و برای کشف حکمی دو صورت ذکر می‌کند^[5] که در نتیجه صور کشف در کلام مرحوم سیّد، مجموعاً هشت صورت می‌شود.

بحث اخلاقی

در بعضی از جلسات گذشته، یک مقداری از این روایت را خواندیم و مجدداً همین روایت را مطرح می‌کنیم.

«عبدالله بن سنان» از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند (بر حسب آنچه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب الجهاد) ابواب جهاد النفس «باب وجوب الیقین بالله فی الرزق و العمر و النفع و الضر» آمده است):

«قَالَ (علیه السلام): مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَا يُلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حَرِصٌ حَرِصٍ وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةٌ كَارِهٍ وَلَا أَنْ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لِأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْذِلُهُ وَ قِسْطُهُ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطِ»^[6]

پرسش: اینکه می‌گویند خدا بین مرء و قلبش حائل می‌شود، تصورش به چه صورت است؟

پاسخ: دو احتمال در آیه شریفه «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^[7] وجود دارد؛ احتمال نخست: به این معناست که گاهی اوقات قلب انسان، فکر و دل انسان یک تصمیمی را می‌گیرد و دنبال این است که این را اجرا کند. این یک احتمال که بگوئیم خدا نسبت به آنچه که این فکر کرده یا آرزو دارد حائل می‌شود و نمی‌گذارد که این به آن برسد، همان‌گونه که حائل، مانع از رسیدن یک شیء به شیء دیگر است. «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی انسان الآن می‌گوید من می‌خواهم خانه‌ی کذا پیدا کنم، خدا حائل می‌شوم، مقام و ثروتی پیدا کنم، یک امری از امور، حتی ممکن است در مسائل علمی هم باشد، اما خدا حائل و مانع می‌شود از اینکه این شخص به مقصود خودش برسد. این احتمالی که ما عرض کردیم همین است که «عرفت الله بفسخ العزائم»^[8]، که «ان الله يحول بين المرء و قلبه» این است.

احتمال دوم: (که به نظر می‌رسد از احتمال اول قوی‌تر باشد) این است که «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، این لطفی است که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد نسبت به این انسان کند. «يحول بين المرء و قلبه»، قلب محل واردات است؛ هم واردات شیطانیه و هم واردات رحمانیه. محل خطوط خواطر است، هم خواطر شیطانیه و هم خواطر رحمانیه. اگر انسان باشد و قلب خودش، این زمینه‌ی برای اینکه خواطر شیطانیه یا حالات شیطانیه برای او بیاید، فراهم و فراوان است، اما وقتی می‌گوئیم خدای تبارک و تعالی «يحول بين المرء و قلبه» به این معناست که خداوند به این انسان لطفی می‌کند و سبب می‌شود آنچه بر قلب او وارد می‌شود، یک امر خدایی باشد، یک امر رحمانی باشد، یک امر غیر شیطانی باشد.

البته این احتمال (که با این سازگاری دارد که «إن الله قد يحول بين المرء و قلبه») با ظاهر آیه سازگاری ندارد؛ زیرا ظاهر آیه این است که خدای تبارک و تعالی، همیشه «يحول بين المرء و قلبه». ما اگر این آیه‌ی شریفه را با این دید در نظر بگیریم که یک

امر کلی است، «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ دَائِمًا بَيْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ». بعد با همان احتمال اول سازگاری دارد. اگر بگوئیم این «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ» یعنی «فی بعض الموارد یحول، قد یحول بین المرء و قلبه» این با احتمال دوم سازگاری دارد.

نکته 1: هدایت قرآن، فقط هدایت تفسیری و رسیدن به بطون قرآن نیست. خواندن قرآن تمام وجود انسان را در هر باری که انسان قرآن می خواند متحول می کند و این تحوّل را، از همین آیه نیز می توانیم استفاده کنیم، «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی شما اگر قرآن هم خواندید، «أَنَّ اللَّهَ»؛ هم کلام الله است انتساب به خدا دارد، این هم «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ» است، سبب می شود که خواطر شیطانی بر او نیاید، یک مانعیتی ایجاد می کند، عقلش را قوی تر می کند، عقلش را نورانی تر می کند، مفسد را بر این انسان روشن تر می کند، بفهمد که باطنش چیست و چه مفسده ای دارد، این «یحول» از این جهت است.

نکته 2: «و اعلموا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ» (که اینها را باید سعی کنیم دقیقش را بخوانیم مخصوصاً آیات قرآن را هم حتی «إِنْ» و «أَنْ» را هم نباید اشتباه خوانده شود) یعنی «و اعلموا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» یعنی یکی از مشکلات بشر امروز، چه مسلمان و چه غیر مسلمان (که این هم از وسائل شیطانی و از حربه ها و راه های شیطان است) این است که باطل را حق جلوه می دهد و حق را باطل جلوه می دهد. گاهی اوقات شما دیدید یک مطلبی را که انسان می داند غیر صحیح است، ولی این قدر صغری و کبری برایش می چیند و آن را یک چیز قشنگی جلوه می دهد. «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی دیگر بین مصداق حق و باطل خلط نمی کند و این هم یک مطلب خیلی مهم است. ما اگر بتوانیم خودمان را متخلّق به کلام الهی کنیم، خودمان را متخلّق کنیم به وسیله ای این عباداتی که خدا برای ما قرار داده، میان حق و باطل را خلط نمی کنیم.

پرسش: یکی از سؤالاتی که مردم از شما می کنند، این است که چرا اینقدر ما نماز را باید تکرار کنیم؟ صبح و ظهر و شب؟

پاسخ: می گوئیم شما در تمام ایام زندگی تان مواجه هستید با مسئله ای حق و باطل. از آن آنی که از خواب بلند می شوید و می خواهید یک کاری انجام بدهید، نمی دانید این حق است یا باطل؟ دیدید گاهی اوقات انسان در یک مسئله ای خیلی جزئی عادی، متحیر و سرگردان است و نمی داند این کار درست است یا خیر؟ تا برسیم مسائل خیلی مهم تر.

گاهی اوقات انسان برای اینکه بخواهد شغلی را انتخاب کند، باید سالها وقت مصرف کند، بخواهد ازدواجی کند برای خودش، برای فرزندش، سالها باید وقت صرف کند که چه کسی مناسب است و چه کسی مناسب نیست، و فراوان است یعنی شما مسائل و قضایایی که در جامعه برای شخص، خانواده، اجتماع اتفاق می افتد، این بی شمار است که آدم می ماند حق چیست و باطل چیست؟ این تکرار نماز، سبب این می شود که خدای تبارک و تعالی نسبت به انسان، عنایت بیشتری داشته باشد و در این بزنگاه ها، دست انسان را بگیرد و انسان بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد.

مخصوصاً در زمان ما واقعاً تشخیص حق از باطل به یک معنا واقعاً کار دشواری است. الآن اشخاص را آدم می بیند که در همین لباس روحانیت سوابق خیلی خوب، آدم های از جهت علمی خیلی خوب، از جهت انقلابی و تقوایی خوب، همه ریشه دار و سوابق خوبی دارند، اما در یک مطلب، دو نظر مختلف می دهند که کاملاً مغایر با هم هستند.

ما طلبه ها می خواهیم ببینیم حق کدام و باطل کدام است؟ بالأخره هر دوی این نظرها که نمی تواند حق باشد، ما هم زیاد به این مسئله نیاز داریم یعنی قشر ما طلبه ها برای تشخیص حق از باطل، به مراتب از نوع مردم محتاج تریم و لذا اینکه انبیاء و ائمه (علیهم السلام)، عباداتشان بیشتر از مردم معمولی بوده، یک جهتش همین است.

ما هم به همین ملاک عباداتمان باید بیشتر باشد، تقیدمان به نوافل باید بیشتر باشد، به قرائت قرآن باید بیشتر باشد، به رعایت زبان باید بیشتر باشد، چیزی که متأسفانه الآن در حوزه ما خیلی ها نسبت به آن گلیه دارند، شکایت دارند، از رها بودن زبان ما

طلبه‌ها که اینقدر رهاست که هر حرفی را بدون تأمل و اینکه ببینیم درست است یا درست نیست، چه نتیجه‌ای را می‌خواهد داشته باشد و یا چه نتیجه‌ای ندارد؟ انسان می‌زند.

ما علمای بزرگی را خودمان دیدیم و برایمان نقل کردند، یک کسی نقل می‌کرد که مثلاً فرض کنید مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه)، یک جا اگر دو ساعت می‌نشست، تا مورد سؤال قرار نمی‌گرفتند، چیزی نمی‌فرمود. این در روش بزرگان ما بوده. حالا ما تا به یک مجلسی وارد می‌شویم، از مبدأ و معاد و دنیا و آخرت و سیاست و اقتصاد و همه چیز می‌خواهیم اظهار نظر کنیم و بگوئیم در همه چیز هم نظر ما صحیح است.

ما زیاد نیاز داریم به مسئله‌ی «**أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**»، ببینید واقعاً خدا چقدر در بین ما و قلب ما حائل است. این خودش یک ملاک خیلی روشنی است. وقتی می‌خواهیم حرف بزنیم، برای خدا می‌زنیم یا نه؟ نگاهمان برای خدا هست یا نه؟ خودمان، زندگی‌مان، بچه‌هایمان، واقعاً زمانه زمانه‌ی عجیبی شده، دیروز من داشتم یک بخشی از تلویزیون را می‌دیدم در برنامه‌ای به نام «بی‌راهه»، بسیاری از مسائل اینترنتی و فضاهای مجازی، وایبر، واتس‌آپ که آمده، دارد زندگی‌ها را نابود می‌کند، بین زندگی طلبه و غیر طلبه هم در این جهت فرقی ندارد.

خیلی مراقب باشید واقعاً مراقب باشید، مراقبت کنید، هم از خدا کمک بخواهیم و هم خودمان تدبیر کنیم. ببینیم که بچه‌هایمان با چه کسانی ارتباط دارند و در چه گروه‌های قرار دارند. اینها چیزهایی نیست که ما بخواهیم از آن بگذریم و به آن بی‌اعتنا باشیم.

به هر حال، خیلی خوب شد که این آیه مطرح شد و این روایت در ذیل آیه را هم پیدا کردیم که «يحول بين المرء و قلبه» یعنی «بأن يعلم» که حق چیست و باطل چیست؟ «و أن يعلم الحق من الباطل» و این نکته‌ی بسیار خوبی بود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «ثم إن القول بالكشف يتصور على وجوه أحدها الكشف الحقيقي الصَّرف بمعنى عدم مدخلية للإجازة في التأثير أصلاً بل كونه كاشفاً صرفاً وهو أيضاً يتصور على وجوه أحدها أن يكون العقد مشروطاً بالرَّضا المقارن الأعم من الفعلي و التقديري بمعنى كون المالك راضياً على فرض التفاته إليه و إلى ما فيه من المصلحة و إن لم يكن بالفعل راضياً بل كان كارهاً من جهة غفلته أو جهله بالمصلحة فالإجازة الآتية في المستقبل كاشفة عن حصول الشرط حين العقد و لا مدخلية لها في التأثير أصلاً و هذا الوجه مختار بعض الأفاضل من المعاصرين الثاني أن يكون مشروطاً بأمر واقعي لا نعرفه و يكون ذلك الأمر ملازماً للإجازة الاستقبالية فتكون كاشفة عن حصول ذلك الشرط من غير أن يكون لها دخل في التأثير و ذلك الأمر المكشوف عنه مقارن للعقد و هذا الوجه غاية ما يمكن أن يقال في مقام توجيه الشروط المتأخرة في الموارد الواردة في الشريعة فيقال في جميعها إن الشرط أمر واقعي و هذا المتأخر كاشف عنه الثالث أن لا يكون هناك شرط للعقد أصلاً لا الرِّضا و لا الإجازة و لا شيء آخر نعم الشارع رتب الأثر على هذا القسم من العقد لا على القسم الآخر فالعقد الذي يتعقبه الرِّضا في علم الله صحيح من أول الأمر لا لحصول الرِّضا بل لجعل الشارع و الذي لم يتعقبه لم يجعل مؤثراً أو لعل هذا مراد صاحب الجواهر من الوجه الأول من الوجوه الثلاثة التي ذكرها للقول بالكشف حيث قال و حاصل الكلام أن الوجه في الكشف أحد أمور الأول أنه من قبيل الأوضاع الشرعية على معنى أن الشارع قد جعل نقل المال في الزَّمان السَّابق عند حصول الرِّضا في المستقبل.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج 1، ص 148.

[2] □ «ثانيها الكشف الحقيقي بإرجاع الشرط إلى التعقب و الحكم بكون العقد مشروطاً بأمر اعتباري مقارن و هو تعقب الرِّضا و هذا الوجه ظاهر جماعة من العلماء منهم صاحب الفصول على ما أشار إليه في بحث مقدِّمة الواجب و منهم أخوه شيخ المحققين على ما حكى عنه مع أنه ظاهر كلامه في ذلك المبحث و احتمله صاحب الجواهر حيث قال بعد ما حكم بجواز تأخر الشرط في الشرعيَّات و أنها ليست كالعقليَّات بل يمكن كونه مثلها بناء على أن الشرط أن يحصل الرِّضا لا حصوله فعلاً.» همان.

[3] □ «الكشف الحقيقي بمعنى كون نفس الإجازة المتأخرة شرطا فيكون الشرط وجودها في المستقبل و هذا ظاهر المشهور و اختاره في الجواهر صريحا و إن احتمل في آخر كلامه ما نقلناه عنه» همان.

[4] □ «رابعها ذلك مع ادعاء أن الشرط هو الوجود الدهري للإجازة و أنه و إن كان بحسب الزمان متأخرا إلا أنه بحسب وعائه الدهري مقارن و يمكن إرجاعه إلى السابق.» همان.

[5] □ «خامسها الكشف الحكمي بمعنى كون الإجازة شرطا و مؤثرة من حين وجودها إلا أن تأثيرها إنما هو في السابق بمعنى أنها تقلب العقد مؤثرا من الأول و لعلّه مراد من قال إنها ناقلة إلا أنه يجري عليها جميع أحكام الكشف بل مراد صاحب الجواهر من الوجه الثاني الذي ذكره بقوله الثاني أن يكون الرضا المتأخر مؤثرا في نقل المال في السابق كما سمعناه من بعض مشايخنا. سادسها الحكمي لكن بمعنى ترتيب آثار الكشف بقدر الإمكان لا بمعنى القلب و لا بمعنى ترتيب جميع الآثار ثم لا يخفى أن الكشف الحكمي بوجهيه عين القول بالنقل و الفرق أن القائل بالنقل يقولون بترتيب الأثر من حين الإجازة بخلافه على الكشف الحكمي فإن الأثر يرتب من حين العقد إما بمعنى الحكم بحصول الملكية من حينه فيرتب جميع الآثار أو بمعنى ترتيب ما أمكن ترتيبه من الآثار لا أصل للملكية» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج1، ص148-149.

[6] □ الكافي، ج2، ص57، ح2؛ به نقل از ايشان، وسائل الشيعة، ج15، ص202، ح20280.

[7] □ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ تَحْشُرُونَ» سورة انفال، آيه24.

[8] □ «وَقَالَ امير المؤمنين(عليه السلام) عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ (وَقَفْضِ الْهَمَمِ)» نهج البلاغة، ص451، حكمت242.